# عوامل شكل‌گيري طالبان

مولوي سروري[[1]](#footnote-1)

مقدمه

وقتی به نقشه جهان نگاه مي‌كنيم کمتر کشوری را می توان یافت که سرنوشت آن مانند افغانستان به عنوان یک کشور فقیر و کوچک با جریان یک رشته تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و غیره گره خورده باشد. افغانستان، با وجود کو‌ههای صعب‌العبور و زمینهای ناهموار موقعیت سوق‌الجیشی خوبی داشت و سالهای سال تمدنهای تاریخی بسیاری را در خود جذب نموده است بلکه در زمان حاضر بر دو روند عمده تاریخی یعني رقابت دو امپراتور بزرگ قرن نوزدهم میلادی و پایان جنگ سرد اثر بسیار مهمي داشته و تأثير آن بسیار چشمگير بوده است.

الف: عوامل داخلي

افغانستان تقاطع غرب و جنوب آسیا

افغانستان تقاطع آسیای میانه غرب و جنوب آسیاست و همیشه دستخوش قدرتهای خشکی و اقیانوسیه و جای رقابت قدرتهای قوی‌تر از خود بوده است.

اگرچه سرزمین کنونی افغانستان روزی گذرگاه مغولهای مهاجم و کلید فتح اسکندر مقدونی برای رسیدن آنها به هندوستان بوده است؛ اما در قرن نوزدهم مرز حائلی بوده بین دو ابرقدرت بزرگ یعنی بریتانیا و روسیه که آنها را از هم جدا نگهداشته است؛ لیکن در قرن بیستم میلادی زمينة مشاجره دو ابر قدرت معاصر آمريكا و شوروی بوده است.

## پیامد جنگ در افغانستان

افغانستان برای اين موقعیت خود بهای بسیار زيادی هم پرداخته است. هر جنگ و هجومي در آن ويرانيها و آشفتگيهای زيادي را بر جا گذاشته است که بعداً اصلاح آنها مشکل بوده است. افعانستان کشوری است که بریتانیا و روسیه در نتيجه تجاوز خود به این سرزمین و این خاک طعم تلخ‌ترین شکستها را چشیده‌اند که تاریخ شاهد آن است.

## ناكامي در حفظ پیروزی

مردم کشور ما همیشه نتوانسته‌اند پیروزيهای خودشان را تا آخر برسانند و آن را از آفات نفاق و تفرقه دور نگهدارند.

 یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پیروزيهای این مردم در عصر حاضر شکست امپراتوري شرق می‌باشد که در سال 1989 میلادی اتفاق افتاد و همچنين سقوط دولت طرفدار شوروی که در سال 1993 میلادی به وقوع پیوست که باور آن برای منطقه و مردم جهان غیرقابل پیش‌بینی بود و منجر به روی کار آمدن دولت مجاهدین گردید.

## طالبان

کشور ما در طول سالهای گذشته با نشیب و فرازهای تاریخی عجیبی روبه‌رو گردیده است كه از آن جمله روی کار آمدن دولت طالبان و حکومت آنها در کشور بوده است. ظهور طالبان در صحنه سیاست افغانستان ظاهراً یکی از پیچیده‌ترین مسائلي است که دربارۀ تشکیل و حضور آن با نظرات و علل مختلف بیان شده است.

## شهر مرزی اِیسین بلدک

در اوایل پاییز 1373 شهر مرزی ایسین بُِلدک،‌ واقع در نوار مرزی قندهار و پاکستان، پس از یک درگیری شدید به تصرف طالبان درآمد، گروهي که تعداد آنها کمتر از سیصد نفر بود. سخنگوی ایشان، این گروه را محصلین و طلاب مدارس دینی و انگیزه‌شان را از بین بردن دسته‌جات مخل صلح اعلام کرد و گفت می‌خواهند امنیت کشور و امنیت راهها را برای عبور کالاهای تجارتی تأمين نمایند. آنها پس از اندک زمانی قندهار را از دست مجاهدین درآوردند و با تثبیت موقعیت خود نخست ولایات جنوبی و بعد از آن حوزه جنوبی غرب و پس از تصرف پایتخت ولایات شرقی را فتح کردند و با تصرف مزار شریف و بامیان تقريباً هشتاد در صد خاک کشور را به تصرف خود درآوردند.

 اینکه چگونه یک گروه کوچک و گمنام و منتسب به مدارس دینی توانست پیچ و خمهای اوضاع سیاسی افغانستان را طی یک مدت کوتاه تحت کنترل خود درآورد سؤالی است که جواب آنها تلخ‌ترین زوایای تاریخ افغانستان را بیان می‌کند.

از اين رو، در گام اول، به طور فشرده به بعضی از عوامل داخلی پیدایش طالبان می‌پردازیم.

## الف: عدم آمادگی مجاهدین برای رهبری سیاسی

سازمانهای مجاهدین متشكل از افرادي بودند که همیشه با جنگ سر و كار داشتند و سالهای سال تجربه جنگ را آموخته بودند و تقريباً برای حكومت كردن آمادگی کامل نداشتند. در ميان مجاهدین کسانی بودند که شهرت بسیاری کسب كرده بودند؛ اما در بین آنها کسی نبود که واقعاً بتواند افغانها را دور خود جمع کند و بر آنها حکومت کند.

ایجاد تحولات در جبهه‌هاي جنگ کاری بود بسيار دشوار چرا که گروههای مقاومت نمی‌توانستند به توافق برسند و راه را برای استقرار یک دولت فراگیر و قانونی و قابل‌قبول برای همه مردم، خصوصاً اقوام و رهبران سیاسی هموار سازند و سرانجام صلح را براي جامعه به ارمغان بیاورند؛ بنابراين، مردم از طالبان استقبال نمودند.

## ب: تعدد گروههای مقاومت

تعدد گروههای مقاومت نیز یکی از عوامل بود که مانع از تشکیل یک حکومت ملی در افغانستان شد.

دلیل عمده مردم برای استقرار سیاسی در افغانستان نبودن هماهنگی در بین گروههای مقاومت بود. وقتی حکومت نجیب‌الله سقوط کرد هر کدام از گروههای مجاهدین مناطق مختلف را تحت کنترل خود داشتند و فکر می‌کردند هر کس مناطق بیشتری در دست داشته باشد از طريق چانه‌زنی سیاسی پيشرفت خواهد كرد. بر این اساس بود که تعدد گروهها و تنظیمها به حال خود باقی ماند تا جايي که هر کدام از گروههای مجاهدین احساس عدم مصونیت می‌کردند و بيم آن داشتند هر کدام از گروههای دیگر قوي‌تر از آنها دست به عمليات بزنند. در این حالت، طبعاً جنگهای داخلی به وجود آمد و این همان باقیمانده از زمان نجیب‌الله بود که در وقت قدرت خویش تخم نفاق را در بین مردم افغانستان پاشیده بود و زمینه را برای تشکیل یک حکومت و دولت با ثبات از بین برد و راه را برای ظهور گروه دیگری غیر از مجاهدین هموار ساخت.

## ج: درک عدم تغییرات در ساختار سیاسی جامعه افغانستان

مجاهدین نخواستند تغییرات سیاسی در ساختار جامعه افغانستان را درک کنند. آنها تا قبل از پیروزی دو هدف را دنبال می‌کردند: اول دفع تجاوز شوروی سابق و دوم از بین بردن حکومت بازمانده از آن تجاوز که مشکل عمده بر سر راه مجاهدین بود. مجاهدین در دوران جهاد بحثهای عميقی را در مورد ساختار سیاسی آینده کشور بعد از پیروزی از خود نشان ندادند. هر گروه تمایلات خاص سیاسی خود را داشتند و آن را دنبال می‌‌کردند و به این فکر نبودند که افغانستان بعد از پیروزی جهاد وارد مرحله تاریخی جدید دیگری شده است و اجازه نمی‌دهد به گذشته‌ها برگردد. بنابراين، سه تعامل بحران‌ساز در جامعه افغانستان رخ داد:

1 . بحران در ساختار سیاسی کشور؛

2 . بحران در اندیشه؛

3 . بحران در زعامت و رهبری؛ که این خود زمینه را برای حضور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان هموار ساخت و مردم که سالهای متمادي رنج و مشقت جنگ را تحمل كرده بودند طالبان را سفیرهای الهی و نجات‌دهنده خود مي‌دانستند.

## د: مبارزه قدرت بر سر اسلحه

کسانی که در داخل افغانستان می‌جنگیدند عموماً افغانهایی بودند که تقريباً همه اسلحه داشتند و هر کس خود را مسئول و جوابگو می‌دانست؛ رقابت بر سر اسلحه بین خانها در یک منطقه یا یک درّه بسیار شدید شده بود. دامنه آن تمام کشور را فرا گرفت و زمینه را برای ظهور طالبان مهیا ساخت که این هم یکی دیگر از عوامل پیدایش طالبان به شمار می‌‌رود.

## ﻫ : ادامه جنگ

ادامه جنگ و اختلافات مداوم و ناتوانی گروههای مجاهدین بر سر حکومت واحد کشور را در سراشیب نابودی قرار داد و امنیت هر فرد خانواده را در شهر و روستا بر هم زد. هر فرمانده، اعم از بزرگ و کوچک، تقريباً یک حکومت مستقل به وجود آورد؛ نظم و قانون جای خود را به سلطه و تفنگ داد. در اين اوضاع و احوال بود که گروه جدیدی به نام طالب در 1996 میلادی وارد صحنه سیاسی افغانستان گردید و با شعار مبارزه با ظلم و بیدادگری و غارت شکل گرفت.

و: عدم امنیت در راهها و شهرها

نبود امنيت در راهها و شهرها سبب گردید تا بازرگانان دست از تجارت بکشند و تجارت کشور به حالت نابودی و افول درآمده بود. باجگیران در مسیر ‌شاهراههای مختلف افغانستان پستهاي امنیتی و بازرسی ایجاد کرده بودند و به بهانه‌هاي متعدد از مردم و تجار و رانندگان پول می‌گرفتند. عدم رونق تجارت پیامد آن بالا رفتن نرخها و فشار شدید اقتصادی بر توده مردم بود. فقر، ناامنی و کشتار جان مردم را به لب رسانده بود. موج جدید مهاجرت و فرار مردم مناطق مختلف کشور را خالی از ساکنان نمود. در چنین اوضاعی مردم هر گروه را که به آنها وعده صلح می داد، بدون اندیشه‌های گروهی و وابستگيهای حزبی، از آن استقبال می‌کردند.

## ز: عدم نگرش به دولت آقای ربانی به عنوان حکومت ملی

اصولاً آن چیزی که به نام حکومت مجاهدین در کابل به وجود آمد، در واقع، موافقت گروههاي هفتگانه پیشاور بود که به کابل منتقل شده بود. گروههای مجاهدین به دولت آقای ربانی به چشم یک حکومت ملی نگاه نکردند بلکه با دید یک گروه از گروههای مجاهدین به آن توجه داشتند. لذا دولت آقای ربانی نتوانست مشروعیت ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی به دست آورد. در نتيجه، از هم فرو پاشيد و راه را برای ظهور گروه جدیدی تقريباً به دور از همه خطرات باز كرد. کشمکشها به صورت عریان‌تر خود را نشان داد و امکان حکومت مشترک، که مورد نیاز مردم بود، صورت نگرفت.

## ح: احساسات دینی و اسلامی

ملت افغانستان اساساً مردمي مذهبی‌اند و به اصول و عقاید اسلامی عقیده بسیار عمیق دارند و اسلام‌خواهی با خون و رگ این مردم عجین گردیده است.

وقتی طالبان با لباس مقدس روحانیت و عمامه سفید و ظاهر آراسته و روحاني روی کار آمدند مردم ما ایشان را وارثان پیغمبران دانستند و از آنها حمایت نمودند و همه خوشبختی را انتظار داشتند و مي‌پنداشتند آن گوهر گم شده خود را یافته‌اند.، اما طالبان هم نتوانستند امید و آرزوی ملت را که سالها غم و رنج و درد کشیده بودند جامه عمل بپوشانند بلکه وضع مردم از قبل خیلی بدتر شد.

ب: عوامل خارجي

 ایالات متحد آمريكا و طالبان

افغانستان از دیرباز در شمار کشورهایی بوده است که ایالات متحده آمريكا کمتر توجه و علاقه‌اي به آن داشته است. البته این روابط در طول زمان، خصوصاً در سه دهه اخیر تاریخ افغانستان، دچار نوسانات گردیده است.

ایالات متحده آمريكا با آهستگی و با روند کند تقريباً روابط دیپلماتیک با افغانستان برقرار نمود. اين كشور در اثر فشار جنگ جهانی دوم در 1943م نمایندگی دائمی در کابل باز نمود و طی سالهای 1950 تا 1971 کمكهای بلاعوض و وامهای آن به افغانستان بالغ بر 286 میلیون دلار می‌شد که مبلغ ناچیزی به حساب می‌آمد.

با روی کار آمدن دولت کمونیستی در افغانستان، آمريكا آن را به رسمیت شناخت؛ اما بعد از ترور سفیر آمريكا در کابل در 1979، این کشور به اشتباه خود پی برد که از یک منطقه استراتژیک مهم به نفع شوروی سابق به سادگی دست برداشته است و روابطش با افغانستان به تیرگی گرایید.

با تصرف نظامی افغانستان از سوي شوروی، ایالت متحده آمريكا حمایتهای بیدريغ خود را از گروههای مجاهدین و پاکستان ادامه داد؛ اما خروج ارتش سرخ از افغانستان و فروپاشی شوروی باعث شد که آمريكا افغانستان را به حال خود رها کند. و آمريكا در این مقطع تاریخی دربارة افغانستان دو اشتباه بزرگ مرتکب شد. اشتباه اول این بود که این کشور بیش از سه میلیارد دلار (معمولاً کمكهای کشورهای دیگر بالغ بر دهها میلیارد دلار می‌شد) به حساب سازمان ISI پاکستان واریز کرد؛ و هیچ‌گونه نظارتی بر آن نبود. این امر موجب شد پاکستان با کمک CIA و کشور عربستان خود را یکه‌تاز میدان به حساب آورده طرحهاي درازمدت خود را با کمک گرفتن و بهره‌گیری از گروههای پشتون در افغانستان دنبال کند و آنها را جامه عمل بپوشاند .

اشتباه دوم رها کردن افغانستان به حال خود بود با فروریختگی شدید نظامی و اجتماعی که در آن به وجود آمده بود؛ زیرا افغانستان در دو سدة اخیر همواره نقطه حائل در کشاکش و زورآزمایی دو دولت بزرگ روسیه و انگلستان بود که سرانجام منجر به انزواطلبی و عقب‌‌ماندگی آن گردید.

با دور شدن آمريكا از صحنه سیاست افغانستان، اين سرزمین تبدیل به میدان خالی برای تاخت و تاز قدرتهای منطقه گردید.

برخی از کشورهای عربی درصدد مصادره انقلاب و جهاد افغانستان برآمدند. حمایت از برخی گروهها به این تشنج و تفرقه‌افکنيها دامن زد و آتش آن را شعله‌ورتر گردانید. تحرکات طالبان در مرز پاکستان و افغانستان و شكل‌گیری آنها آمريكا را بر آن داشت تا از این گروه حمایت نماید؛ اما بعداً خیلی زود سیاست آمريكا تغییر کرد و به مخالفت با طالبان پرداخت. هرچند زد و بندهای پشت پرده نقش آمريكا را در طراحی و پی‌ریزی سیاست طالبان در هاله‌ای از ابهام قرار داده است اما ایالات متحده آمريكا و سازمان سیا، با تبانی با سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) ، باعث پیدايش و رشد طالبان بوده‌اند.

ایالت متحده آمريكا به دلايل زیر مي‌تواند در پدید آوردن و تقویت طالبان سهیم باشد:

1. طالبان گروهي ضد ایرانی و ضدشیعه بودند و می‌توانستند جلو نفوذ ایران و اسلام را در افغانستان و آسیای مرکزی بگیرند و نفوذ روسیه را در افغانستان مهار كنند.

2. با ثبات نسبي سیاسی در افغانستان، اردوگاههای آموزشی تروریستها را از بین ببرد.

 3. طالبان مانند لشکر ظاهرشاه عمل كند و راه را برای رفتن در حکومت آن باز نماید.

4. این گروه با به دست گرفتن قدرت در افغانستان، کشور و منطقه را برای آمريكا امن كرد تا از این طریق خطوط لوله گاز، سیستم انتقال انرژی از آسیای میانه به سمت دریای عمان راه‌اندازی شود، که طالبان تقريباً این قول را هم داده بودند.

آمريكاييها با اینکه خود آگاهي چنداني از اوضاع افغانستان نداشتند باز هم به گفته سازمان اطلاعات پاکستان اعتماد کردند، که طالبان همان گمشده آمريكایيها در منطقه است.

در واقع، اسلام غیر‌سیاسی و غیر‌فعال برای آمريكایيها هیچ خطری ندارد؛ یعنی آمريكایيها معتقد بودند طالبان اهداف سیاسی آنها را در منطقه برآورده می‌سازد.

آمريكایيها شیفته طالبان بودند. طالبان به گروهي از دیپلماتهای آمريكایی در قندهار قول داده بودند که با حضور تمام خارجیها که در افغانستان باقی مانده‌اند مخالف‌اند و کشت خشخاش و هروئین را کنترل خواهند کرد. بعضی از دیپلماتهای آمريكایی گروه آنها را به موجودي نوتولدیافته تشبيه می‌کردند. هرچند به طور قطع نمي‌توان گفت آمريكایبها مستقیماً به تجهیز و تحکيم طالبان پرداخته باشند؛ اما با کمک دوستان منطقه‌ای‌ خود، پاکستان و عربستان، این گروه را تحت لواي خود قرار دادند.

در تاریخ 16/1/1375 شورای طالبان مرکب از 1500 نفر در قندهار، ضمن اعلام ملا عمر به عنوان امیرالمؤمنین، به حکومت کابل اعلام جهاد کردند و در پاييز همان سال کابل به تصرف طالبان در آمد. این گروه دولت خود را تحت سرپرستی شورای شش نفره تشكيل دادند. از اين زمان فاصله‌گیری تدریجی طالبان و لیبرالیسم آمريكایی، که ISI در صدد تلفیق آن برای رهبران با توجه به منافع اقتصادی و استراتیژیک خود بود، شروع شد.

زمانی که طالبان ولایات جنوبی را تصرف کردند و وارد کابل شدند برخلاف تعهداتی که به ژنرال بابر و آمريكایيها داده بودند عمل کردند؛ حتی با عودت طاهرخان نیز مخالفت كردند، کشت خشخاش را آزاد نمودند، حقوق بشر را زیر پا گذاشتند، درس خواندن برای خانمها را ممنوع كردند، و تقريباً تمام معاهدات خود را زير پا نهادند. در آغاز سال 1997، سیاست تبعيض جنسي این گروه توجه گروههای فمينیست آمريكایی را در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به افغانستان جلب كرد، از این رو، كلينتون رئیس جمهور وقت آمريكا، سیاست تندی را در قبال طالبان در پیش گرفت. مادلین آلبرایت، که خود از مهاجران جنگ دوم جهانی بود، سیاست این کشور را در قبال طالبان دگرگون کرد. خانم آلبرایت نخستین بار به طور علنی در جریان دیدارش از پاکستان تغییر سیاست خود در قبال طالبان را بیان کرد و مقامات پاکستانی را تهديد کرد در صورت حمایت از این گروه در انزوای سياسي بیشتری در منطقه قرار خواهند گرفت.

عوامل مهم در تغییر سیاست آمريكا در قبال طالبان را در پنج مورد به طور خلاصه مي‌توان نام برد:

1. آمريكایيها بر این باور بودند که طالبان به زودي تمام افغانستان را تحت کنترل در خواهند آورد.

 2. به‌‌رغم خواسته‌های آمريكا، طالبان به گسترش تولید مواد مخدر پرداختند.

 3. طالبان منافع آمريكا را در مورد اسامه بن لادن مورد توجه خود قرار ندادند.

4. در آستانه انتخابات در آمريكا، برخورد طالبان با زنان شدیدتر شد و این عمل مانع نزدیکی‌ آنها به آمريكا گردید.

5. در اوایل سال 1997 در کابینه کلینتون تغییرات مهمی در سیاست خارجی آمريكا در قبال طالبان به وجود آمد و وزیر خارجه وقت و تیم کاری‌اش علاقه خاصی به مسائل افغانستان و کارنامه حقوق بشر و غیره از خود نشان دادند.

عربستان سعودی و جنبش طالبان

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان در سال 1358 موجب واکنش کشورهای منطقه و جهان گردید؛ ازجمله، نظام پادشاهی عربستان سعودی اشغال افغانستان را چالش جدیدی در برابر خود می‌دید. این کشور در نیمه قرن بیستم از سیاستهای جمال عبدالناصر در منطقه ضربه شدیدی خورده بود. از سوي دیگر، خود را کشوري مي‌دانست که مقدس‌ترین اماکن در آن قرار دارد و پادشاه آن خادم حرمین شرفین می‌باشد و ایران را به نحوی رقیب خود در جهان اسلام به حساب مي‌آورد. این زنگ خطری برای کشور عربستان سعودی به‌شمار می‌رفت که بیشتر متکی به نفت بود.

پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان تلاش برای ایجاد حکومت مجاهدین آغاز شد. تلاشهای عربستان در جریان انتقال قدرت به مجاهدین در 1992م برای به قدرت رسیدن گروههای وابسته به آن کشور و حذف دیگر گروهها شدت پیدا کرد؛ ولی پس از استقرار این حکومت در کابل این کشور با واقعیتهای ملموس‌تر دیگري مواجه شد که، به‌رغم خواسته عربستان، با حضور قدرتمند حزب وحدت و جنبش شمال مواجه گردید. در این برهه از زمان عمده‌ترین سياست عربستان در قبال افغانستان را دو چیز تشکیل می‌داد:

1. در هم شکستن قدرت حزب وحدت؛

2. متحد ساختن گروههای مقیم پیشاور، به خصوص بنیادگرایان، حول محور حکومت رباني.

پاکستان و عربستان بارها تلاش کردند همه گروههای مجاهدین را دور هم جمع کنند اما تلاش آنها برای این امر بی‌نتیجه ماند .

حکمتیار و سياف و استاد رباني نیز نتوانستند سیاستهای عربستان را جامه عمل بپوشانند و آن کشور را خشنود نگهدارند.

پس از پیدايش طالبان در سیاست افغانستان، عربستان نیز به تبعیّت از پاکستان آنها را بهترين ابزار برای رسیدن به مقاصد سیاسی و مذهبی در افغانستان و منطقه می‌دانست.

اگرچه بعضی معتقدند که عربستان در طراحی و تحریک طالبان از آغاز شریک بوده است ولی بعضی اعتقاد دارند که عربستان اولين بار پس از استقرار طالبان در قندهار با آنها تماس گرفت.

پس از تصرف مزار شریف توسط طالبان در ماه می 1997م عربستان بلافاصله طالبان را به رسمیت شناخت که نقطه اوج حمایت عربستان سعودی از طالبان بود. ربانی در سال 1996م حداقل دو بار به عربستان مسافرت كرد . طالبان همواره خاندان سلطنتی و شخص‌ شاه فهد را ستودند و از ادامه کمكهای این کشور اظهار خشنودی كردند.

پاکستان و طالبان

قبلاً گفتیم که نخستين بار طالبان در مرزهای پاکستان و افغانستان شکل گرفتند و با تکیه بر تمام امکانات آن كشور توانستند بر افغانستان سلطه پیدا کنند. مسألة دخالت پاکستان و نقش حیاتي آن در ایجاد و سپس حمایت سیاسی نظامی و اطلاعاتی و غیره از گروه طالبان كاملاً روشن‌ است و به نظر مي‌رسد مهم‌ترين موضوع برای سیاست کلان این کشور در قبال قضیه افغانستان به شمار مي‌آيد.

در زمان مقاومت گروههاي جهادي افغانستان، اهداف حمايت پاكستان از گروه طالبان را مي‌توان چنين بيان كرد.

1 . تأمين یک رهبر در کابل، که بتواند افغانستان بعد از کمونیسم را به افغانستان تحت نفوذ پاکستان تبديل نماید.

2. پشتونهای افغانستان و پاکستان را متحد سازد و مجادلات مرزی بین افغانستان و پاکستان را به نفع پاکستان خاتمه دهد.

در مرحله انتقال قدرت به مجاهدین، در پاکستان طرحها پشت درهای بسته تنظيم و بعد اجرا می‌شد. در دورۀ جهاد، مسئولان پاکستان امور افغانستان را به دست ISI پاکستان سپردند.

غرب و طالبان

اهداف استعماری غرب در این منطقه ایجاب می‌کرد که پس از تسلط طالبان کمكهای اقتصادی به افغانستان سرازیر گردد و رژیم طالبان به پیشرفته‌ترین امکانات نظامی و اطلاعاتی روز مجهز شود؛ زیرا اهمیت استراتژیك افغانستان پس از جنگ سرد کم شد؛ اما کشف معادن غنی نفت و گاز در قلمرو دولتهای نوپای آسیای میانه و تشکیل حکومت اسلامی ایران با آرمان اسلامی، افغانستان را مورد توجه غرب قرار داد.

انتظارات غرب از طالبان

گروه طالبان هدفهای میان مدت و مهمی را برای غرب تحقق بخشيده است.

1. حذف بیشتر پایگاههای مجاهدین و هواداران حکومت مستقل اسلامی در منطقه؛

2. تشديد اختلافهای قومی، زبانی و مذهبی میان مردم افغانستان؛

3. نشان دادن چهره زشتي از اسلام در عرصه جهانی و بین‌المللی؛

4. بهانه قرار دادن رفتارهای طالبان را به نام اسلام برای دولتمردان کشور‌هاي آسيای میانه و تشدید مبارزه با مذهب‌گرایی؛

5. تحقیر مردم افغانستان و زیر فشار قرار دادن آنها و به ستوه آمدن مردم و قبول آنها هر نوع حکومتی را که بتواند امنیت کشور را تعیین کند.

اما اهداف دیگري هم وجود دارد که تشریح آنها مستلزم فرصت بيشتري است.

1. عضو شوراي علماي افغانستان و از مؤسسين بنياد فرهنگي كوثر. [↑](#footnote-ref-1)